

# تصحیح مصادر شناخت



نوشته دکتر مطلق الجاسر

ترجمه شده توسط برهان

[t.me/borhan\\_fa](https://t.me/borhan_fa)

## فہرست

- ۲ ..... فہرست
- ۷ ..... مبحث اول: فطرت
- ۱۰ ..... مبحث دوم: عقل
- ۱۷ ..... مبحث سوم: حس
- ۲۵ ..... مبحث چہارم: خبر

روزی جوانی نزد آمد و در مورد اسلام و برخی مسائلش بحث کرد. ازش پرسیدم: مسلمانی یا نه؟ پاسخ داد: من خودم را «حق‌پژوه» می‌دانم!

به او گفتم: خوب، این حقی که در پیاش هستی، چیست؟ چه شکلی است؟ چطور می‌دانی که بدان دست یافته‌ای؟

کمی جا خورد و گفت: ها؟ نمی‌دانم، تاکنون این سؤال را از خود نپرسیده‌ام!

به او گفتم: پس در پی چه هستی؟! تا کی می‌خواهی به تلاشی بپردازی که نه‌ایتی ندارد؟

متوجه شد و به اسلام بازگشت و شهادتین را گفت. - برای خودم و او ثبات بر حق را از خداوند خواستارم -

بدین خاطر نیازمند آنیم که پیش از ورود به هر نوع بحث، اندکی بایستیم و از توانایی درک عقلی و درستی شناخت که در مصادر معرفت انسان، نمود می‌کند، اطمینان حاصل کنیم؛ زیرا ادراک بیمار نمی‌تواند شیرینی معرفت و یقین را بچشد همان‌گونه که زبان بیمار نمی‌تواند شیرینی غذا و نوشیدنی را بچشد.

عدم توجه به این قضیه، علتی که در پشت دیدگاه منحرفان و کسانی که تحت تأثیر شبهات قرار گرفته‌اند، وجود دارد را برای ما بیان می‌کند؛ بدین دلیل هرگاه با دلایل قوی و برهان‌های قاطع با آنان بحث می‌شود، از انحراف خویش بر نمی‌گردند و به اشتباه خود پی نمی‌برند! علی‌رغم قدرت و شفافیت ادله!

این قضیه بارها برایم رخ داده است؛ داشتم با چند جوان بحث می‌کردم و دلایل عقلی و برهان‌های واضحی را برایشان می‌گفتم که شخص در مقابلشان چاره‌ای جز پذیرش ندارد. بعد از این همه گفتن

می‌دیدم که یکیشان به من زل می‌زد، شانه‌هایش را بالا می‌برد و می‌گفت: قانع نشدم!

ابتدا بسیار از این نوع اتفاقات تعجب می‌کردم، اما وقتی پس از مدتی دانستم مشکل از دلیل نیست، بلکه مشکل از ابزاری است که این دلیل را درک می‌کند (= عقل و سامانه شناختی<sup>۱</sup>)، تعجبم نسبت به این قبیل اتفاقات از بین رفت؛ پس دلیل به‌تنهایی کاری از پیش نمی‌برد اگر ابزار درک، فاسد باشد!<sup>۲</sup>

پس صحبت با کسی، بدون توافق با او درباره سامانه شناختی، صحبتی بی‌حاصل و تلاشی بیهوده محسوب می‌شود که این حرف بر آن صدق می‌کند:

او به شرق رو کرد و من به غرب  
بسی تفاوت است میان  
غرب و شرق

پس پیش از بیان ادله، باید عملکرد این سامانه شناختی را به‌وسیله تصحیح مصادر معرفت، اصلاح کنیم.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: «پس حتماً باید علوم بدیهی و نخستین باشد که خداوند در قلبش نهاده و هدف نهایی برهان این است که بدان منتهی شود و این علوم بدیهی ممکن است در معرض شبهات و وسوسه‌هایی مانند شبهات سوفسطاییان قرار گیرد. شبهات وارده به این علوم را نمی‌توان با برهان پاسخ داد؛ زیرا هدف نهایی برهان این است که بدان [علوم بدیهی] منتهی شود، پس وقتی شک بدان وارد شد، مسیر اندیشه و بحث مسدود می‌شود. به همین خاطر کسی که علوم حسی و ضروری را انکار می‌کرد، با او مناظره نمی‌شد،

---

<sup>۱</sup> منظور از سامانه شناختی، مجموعه ابزارهایی است که انسان برای کسب علم از آن استفاده می‌کند که همان مصادر معرفت است و این جزوه بدان می‌پردازد.  
<sup>۲</sup> ر.ک شرح الأصبهانیة شیخ الإسلام بن تیمیة (۶۰).

بلکه اگر می‌فهمید و انکار می‌کرد و لجابت می‌ورزید، تنبیه می‌شد تا وقتی که به حق اعتراف کند و اگر اشتباه می‌کرد به خاطر مشکلی که در حس یا عقلش پدید آمده بود و از فهم این علوم درمی‌ماند، یا چیزهایی این‌چنینی، با چیزهایی که موجب به دست آوردن علم و از بین رفتن موانع می‌شود، درمان می‌شد. اگر از این نیز درمی‌ماند به خاطر سرشتش، با داروهای طبیعی یا دعا و رقیه و تیمار و ... او را درمان و گرنه او را رها می‌کردند.

به همین خاطر عاقلان اتفاق نظر دارند که هر شبهه‌ای که عارض می‌شود را نمی‌توان با برهان و اندیشه و استدلال پاسخ داد، بلکه تنها کسی با برهان و اندیشه و استدلال با او مذاکره می‌شود که مقدمات علمی داشته باشد و از زمره کسانی باشد که می‌توانند در آن تفکری کرده که او را به علم برساند و کسی که مقدمات علمی ندارد یا قادر نیست به اندیشه بپردازد، صحبت با او با اندیشه و استدلال، ممکن نخواهد بود»<sup>۱</sup>.

شریعت به مصادر معرفت توجه بسیار داشته و کاملاً آن را شفاف ساخته است؛ چون «اسلام دین حجت و برهان است؛ زیرا در دین خداوند تسلیم در برابر تمامی مسائل، بر مبنای دلیل عقلی است، چه از جهت تسلیم در برابر صدق پیامبر ﷺ باشد و چه از جهت استدلال‌هایی که نصوص قرآن و سنت، در بر دارد»<sup>۲</sup>.

اما مذاهب فلسفی دیدگاهشان در این مورد بسیار متفاوت است. به‌گونه‌ای که هریک از آنها، معرفت را محدود در یکی از این مصادر ساخته. برخی معرفت را در حس منحصر می‌سازند. برخی دیگر در عقل و این‌چنین. اما اسلام به هریک از این مصادر معرفت، آنچه مستحقش

<sup>۱</sup> درء تعارض العقل والنقل (۳/۳۰۹-۳۱۰).

<sup>۲</sup> المعرفة في الإسلام، دكتور عبدالله القرني (ص ۵).

است را به شیوه‌ای تکاملی<sup>۱</sup> می‌دهد؛ به این صورت که هر مصدر، آنچه مصدری دیگر آغاز ساخته را کامل می‌سازد، بدون جانب‌داری از مصدری به‌قیمت چشم‌پوشی از دیگر مصادر، با در نظر گرفتن حد و حدود هریک از این مصادر.

این مصادر چهارگانه‌اند: فطرت و عقل و حس و خبر.<sup>۲</sup> - توضیح هریک در مبحثی مستقل خواهد آمد -.

---

<sup>۱</sup> یعنی آن قسمت از داده‌ها و معارف که با عقل درک نمی‌شود، با حس یا خبر می‌توان درک کرد و برعکس؛ به دیگر سخن، مصادر معرفت همپوشانی داشته و نقص‌های یکدیگر را کامل می‌کنند.

<sup>۲</sup> این دسته‌بندی ممکن است بنابر دیدگاه هر شخص تغییر کند، چه‌بسا افرادی که فطرت و عقل را یکی دانسته یا حس و خبر را یکی بدانند؛ البته یکی دانستن حس و خبر نیازمند استدلالاتی است که از حوصله این مبحث خارج است. آنچه اهمیت دارد، مفهوم هر مصدر و احکام متعلق بدان است.

## مبحث اول: فطرت

فطرت در زبان به معنای آفرینش، آغاز و پدید آوردن است.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده: «نمی دانستم «فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی چه تا اینکه دو بادیه نشین در مورد چاهی با هم درگیر شدند، یکی از آن ها گفت: «أَنَا فَطَرْتُهَا» یعنی: من حفر آن را آغاز کرده‌ام»<sup>۱</sup>.

فطرت همچنین همان سرشت پذیرای دین حق است<sup>۲</sup>، آن دینی که بندگان بر آن سرشته شده‌اند، که خداوند آنان را بر شناخت و پذیرش ربانیتش (خداییش) آفریده<sup>۳</sup>.

خداوند سُبْحَانَهُ فرموده: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است).<sup>۴</sup> از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که گفت: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَثَلِ الْبَيْهَمَةِ تُنْتَجُ الْبَيْهَمَةُ هَلْ تَرَى فِيهَا جَدْعَاءَ؟» (هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود؛ این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی یا آتش پرست می‌گردانند؛ مانند جانوری که جانوری (سالم) می‌زاید، آیا قسمتی از بدنش را می‌بینی که کنده یا بریده شده باشد؟)<sup>۵</sup>.

ابن الاثیر رحمته الله می‌فرماید: «منظور این است که بر نوعی از سرشت و طبیعت آماده شده برای پذیرش دین متولد می‌شود. اگر بر آن رها شود، بر لازمه آن (= دین‌داری) استمرار یافته و آن را ترک نمی‌کند و

<sup>۱</sup> روایت البیهقی در شعب الإیمان (۲۱۲/۳).

<sup>۲</sup> أساس البلاغة، الزمخشري (۲۸/۲).

<sup>۳</sup> کتاب العین، الخلیل بن أحمد (۴۱۸/۷).

<sup>۴</sup> الروم: ۳۰

<sup>۵</sup> یعنی نوزاد سالم است و به‌خاطر عوامل بیرونی ناقص می‌شود و این مثالی است ساده برای فهم بهتر موضوع.

<sup>۶</sup> متفق علیه، روایت البخاری (۱۳۸۵) و مسلم (۲۶۵۸).

کسی که از آن روی می‌گرداند، به‌خاطر آفتی از آفات بشری و تقلید این کار را می‌کند، سپس مثالی از فرزندان یهود و نصاری دربارۀ پیرویشان از پدرانشان و تمایل به ادیان پدرانشان و ترک نتیجه فطرتِ سلیم [که همان پذیرش دین حق است] را بیان می‌فرماید»<sup>۱</sup>.

پس فطرت: نیرویی نهادینه در نفس است که همراه انسان متولد شده و نتیجه‌اش، شناخت خداوند ﷻ، توحید و فهم قوانین عقلی ضروری است که زندگی براساس آن به‌شکل صحیح بنا می‌شود، به‌شرط عدم تأثیر موانع بیرونی‌ای که این فطرت را از مسیر خودش منحرف می‌سازد.

پس اگر کودک از تأثیرات بیرونی‌ای که فطرتش را منحرف می‌سازد، در امان بماند، موحد و مؤمن به خداوند ﷻ خواهد بود، همان‌گونه که در حدیث قبلی آمد.

علم تجربی نیز درستی این حدیث را تأیید می‌کند. در پژوهشی گسترده زیر نظر اساتیدی در دانشگاه آکسفورد که پنجاه و هفت پژوهشگر، در بیست کشور، در طول سه سال و با هزینه تقریباً دو میلیون پوند انگلیس انجام و نتیجه‌اش در سال ۲۰۱۱ م منتشر شد، ثابت گشت که نوزادان در حالی متولد می‌شوند که دارای فطرتِ ایمان به خداوند و زندگی پس از مرگ‌اند<sup>۲</sup>. نتیجه این تحقیقات را روزنامه بریتانیایی تلگراف نیز منتشر کرده است<sup>۳</sup>.

---

<sup>۱</sup> النهایة فی غریب الحدیث والاثار (۳/۴۵۷).

آرک:

<https://www.sciencedaily.com/releases/2011/07/110714103828.htm>

اشاره به این تحقیق را از کتاب الإلحاد للمبتدئین، دکتر هشام عزمی (ص ۷۱) آورده‌ام. هرکس که می‌خواهد در این زمینه بیشتر مطالعه کند، به کتاب «فطریة الإیمان: کیف أثبتت التجارب أن الأطفال یولدون مؤمنین بالله» دکتر جاستن باریت، که مرکز دلائل آن را ترجمه و منتشر ساخته، مراجعه کند.

<sup>۳</sup> <https://www.telegraph.co.uk/news/politics/8510711/Belief-in-God-is-part-of-human-nature-Oxford-study.html>



پروفیسور «جاستین بارت» کتاب معروفی با نام «مؤمن زادگان: علم ایمان دینی کودکان»<sup>۱</sup> نوشته که براساس تجارب علمیش به مدت بیست سال است. با ادله بسیار زیادی به این موضوع اشاره کرده که نوزادان در حالی متولد می‌شوند که دارای فطرت ایمان به خالق‌اند و قوانین فطری‌ای - که جان لاک آن را انکار می‌کند - از زمان تولد در انسان وجود دارد.

خلاصه کتاب به نقل از خودش این‌گونه است: «بدون توجه به فرهنگ و بدون نیاز به تلقین اجباری، نوزادان با گرایش پژوهش پیرامون معنای محیطشان و فهم آن رشد می‌کنند. هنگامی که فرصت تکامل و رشد عقلشان به‌صورت طبیعی بدانان داده شود، این پژوهشگری، آنان را به‌سوی این اعتقاد می‌برد که هستی، طراحی شده و دارای هدف است و سازنده‌ای حکیم آن را طراحی کرده و فرض می‌کنند که این سازنده مد نظر، دارای قدرت کامل، علم کامل، ادراک کامل و ابدی است، نیاز ندارد که این سازنده، قابل‌رویت یا دارای جسم باشد مثل انسان. کودکان به‌آسانی این سازنده را با خیر اخلاقی و اینکه او منبع پایبندی به ارزش‌های اخلاقی است، مرتبط می‌سازند. این مشاهدات و نتیجه‌گیری‌ها تا حدی توضیح می‌دهد که چرا اعتقاد به خدایان با این ویژگی‌های کلی در فرهنگ‌ها و در طول تاریخ گسترش یافته است»<sup>۲</sup>.

---

<sup>1</sup> Born Believers: The Science of Children's Religious Belief

<sup>۲</sup> فطریة الإیمان: کیف أثبتت التجارب أن الأطفال یولدون مؤمنین بالله، د. جاستن بارت (ص ۲۰-۲۱).

## مبحث دوم: عقل

واژه «عقل» یک هم‌نام<sup>۱</sup> است که برای چهار معنا به کار می‌رود: غریزه دریا بنده (درک کننده)، علوم ضروری، علوم نظری، عمل به لازمه علم<sup>۲</sup>.

توضیح اینکه:

\* **معنای نخست: غریزه دریا بنده موجود در انسان**<sup>۳</sup>: یعنی ابزار و نیرویی که انسان از خلال آن می‌فهمد و تعقل می‌کند و این در او وجود دارد؛ مثل نیروی بینایی که در چشم و چشایی که در زبان قرار دارد. پس این در معقولات و معلومات شرط و مبنای تکلیف است و با آن انسان از دیگر حیوانات جدا می‌شود.

\* **معنای دوم: علوم نظری اکتسابی**: همان معانی و افکاری که با اندیشه و استدلال از طریق ابزار عقل به دست می‌آید. پس این ثمره عقلی است که در معنای نخست گفتیم. افراد در این افکار و معانی، با هم تفاوت آشکاری دارند.

\* **معنای سوم: عمل به مقتضای علم**: ویژگی بازنگری کارها و عاقبت‌اندیشی و ... بدان تعلق می‌گیرد. می‌گویند: فلانی عاقل است یعنی او شخصی وزین بوده و به عواقب کارها می‌اندیشد<sup>۴</sup>. اصمعی نیز

---

<sup>۱</sup> Homonym = مشترک لفظی

<sup>۲</sup> ر.ک: منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند أهل السنة والجماعة، عثمان بن علی حسن (۱/۱۵۸)، الدلیل العقلي عند السلف، عبدالرحمن الشهري (ص ۱۹) وما بعده. اختلاف در معنای عقل نزد فیلسوفان نیز وجود دارد، ر.ک: ثورة العقل في الفلسفة العربية، دکتر عاطف العراقي، (ص ۷۹).

<sup>۳</sup> حارث المحاسبی این معنا را معنای حقیقی عقل می‌داند و در کتابش بدان اشاره کرده: مائیه العقل (ص ۲۰۱)، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله این را از او و امام احمد نقل کرده در درء التعارض (۵۰/۶) و الرد علی المنطقیین (ص ۱۳۶).

<sup>۴</sup> این معنا برای عقل، موضوع رساله ابوالفرج ابن جوزی رحمته الله است که با نام «صولة العقل علی الهوی» نوشته شده.

می‌گوید: «عقل: دست کشیدن از کار قبیح و بسنده کردن به کار نیکو»<sup>۱</sup>.

### \* معنای چهارم: علوم ضروری یا بدیهیات عقلی: همان چیزی

که تمامی عاقلان بر آن اتفاق نظر دارند؛ مثل اینکه کل بزرگ‌تر از جزء است و دیگر بدیهیات. این علوم نیاز به دلیل برای پذیرش ندارند. اگر نیاز به دلیل داشته باشند، منجر به تسلسل<sup>۲</sup> خواهد شد که محال است. این بخشی از معنای فطرت است - همان گونه که گذشت -.

اما عقل به معنای نخست، نمی‌توان به‌طور دقیق آن را مصدری برای معرفت دانست؛ زیرا صرفاً گزینه و ابزاری است که می‌توان با کمکش به حقایق رسید، همچنین با کمکش به باطل نیز می‌توان رسید. پس استفاده از این ابزار، ضرورتاً به معنای رسیدن به حق نیست! مجرمان و قاتلان و سارقان نمی‌توانند به اهدافشان برسند مگر اینکه با کمک عقل بیندیشند و نقشه بکشند، آیا این یعنی کارشان درست است؟! هرگز.

پس ما باید این نعمتی که خداوند به ما داده را که همان نعمت عقل (به معنای گزینه دریا بنده) است را با روش درست به کار گیریم تا به نتایج درست دست یابیم.

خداوند ﷻ از پیروی از آنچه انسان بدان علم صحیح بر پایه فهم سلیم ندارد، نهی کرده. خداوند ﷻ فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضای دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس‌وجوی از آن قرار می‌گیرد).<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> المخصص، لابن سیده (۱۶/۳).

<sup>۲</sup> در دایرةالمعارف اصطلاحات علم منطق نزد عرب (ص ۱۸۶) آمده: تسلسل یعنی: توقف یک شیء بر اشیای نامتناهی.

<sup>۳</sup> الإسراء: ۳۶

همچنین قرآن در بسیاری از آیات به تفکر فراخوانده، مثل این آیه: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (بگو: من شما را تنها یک نصیحت می‌کنم و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر و یا یک نفر یک نفر، برخیزید (و اندیشه‌های خفته را زنده کنید). سپس (دربارهٔ محمد که سال‌ها با او به سر برده‌اید فکر خود را به کار گیرید (و بیندیشید (تا پاکی و امانتداری و سلامت جسمانی و روحانی او، در خاطره‌ها مجسم شود... این) همدم و همنشین (دیرینه) شما، جن‌زده و دیوانه نیست. بلکه او بیم‌دهنده شما از عذاب سختی است که در پیش است).<sup>۱</sup>

خداوند ﷻ می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه‌یافته، در شناخت این حقایق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟) مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتوی عقل، حق برایتان نمودار و آشکار شود؟).<sup>۲</sup> این اصراری واضح و صریح از جانب خداوند ﷻ به تفکر است.

همچنین خداوند ﷻ می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى» (آیا با خود نمی‌اندیشند که خداوند آسمان‌ها و زمین و چیزهایی را که در میان آن دو است، جز به حق و برای مدت زمان معینی نیافریده است؟).<sup>۳</sup> او ﷻ می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (ما این مثال‌ها را برای مردمان بیان می‌داریم، شاید که ایشان بیندیشند (و با دید بینا و بینش آگاه به آیات قرآنی بنگرند و دل سنگین خود را با

<sup>۱</sup> سبأ: ۴۶

<sup>۲</sup> الأنعام: ۵۰

<sup>۳</sup> الروم: ۸

برق قرآن منفجر و آن را به تکان و لرزه آورند).<sup>۱</sup> بیش از هجده آیه صریح در قرآن وجود دارد که به تفکر فرامی خواند.

همچنین قرآن افرادی که از عقل استفاده نمی کنند و از آن روی می گردانند را سرزنش می کند. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (بی گمان بدترین انسان ها در پیشگاه یزدان، افراد کر و لالی هستند که نمی فهمند).<sup>۲</sup> پس بدترین انسان ها نزد خداوند ﷻ افراد کر و لالی هستند که تعقل نمی ورزند. او ﷻ می فرماید: «وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ لِلذِّينِ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی فهمید (و سود و زیان خود را نمی دانید).<sup>۳</sup> «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (خداوند این چنین آیات خود را برای شما شرح می دهد تا این که (درباره احکام الهی و همه پدیده های جهان) بیندیشید).<sup>۴</sup> در بیش از پنجاه آیه قرآن کریم، خداوند ﷻ ما را به تفکر و استفاده از عقل تشویق می کند.

اما معنای دوم عقل، که همان نتایج استفاده از ابزار عقل و علوم و افکار حاصل از عقل است، همه این علوم و افکار قطعی نیستند، بلکه بیشترش ظنی و حتی بسیاری از آن نادرست است.

اما عقل به معنای سوم اصلاً وارد مصادر معرفت نمی شود، همان گونه که مشخص است.

پس تنها عقل به معنای چهارم می ماند، که مسلمات عقلی مورد اتفاق میان عاقلان است، پس عقل بدین معنا، مصدری اساسی از مصادر معرفت در اسلام است.

<sup>۱</sup> الحشر: ۲۱

<sup>۲</sup> الأنفال: ۲۲

<sup>۳</sup> الأنعام: ۳۲

<sup>۴</sup> البقرة: ۲۴۲

قوانین چهارگانه عقل زیر این معنا وارد می‌شود<sup>۱</sup>:

۱- **قانون هویت**<sup>۲</sup>: می‌گوید یک چیز خودش آن چیز می‌ماند و تغییر نمی‌کند هرچند که تغییراتی درونی در آن صورت بگیرد. مثلاً: وقتی دنبال خودکار می‌گردم، خودکاری که در پی آنم و خودکاری که می‌یابم، خودش است. به‌صورت ریاضی این‌گونه نشان می‌دهند که الف=الف است.

۲- **اصل عدم تناقض**<sup>۳</sup>: گزاره‌های متناقض نمی‌توانند هم‌زمان و به یک معنا، صادق باشند؛ مثل اینکه در مورد چیزی بگویی: در آن واحد هم هست و هم نیست؛ زیرا یک چیز یا هست یا نیست.

۳- **قانون طرد شق میانی**<sup>۴</sup>: به‌طور خلاصه یعنی دو قضیه متناقض، اگر یکیشان صادق بود، دیگری کاذب است و راه سوم وجود ندارد<sup>۵</sup>. مثلاً: «علی زنده است» و «علی مرده است» دو قضیه متناقض است، اگر اولی درست بود، دومی غلط است و اگر دومی درست بود، اولی غلط است و گزینه سوم وجود ندارد.

۴- **قانون علیت**<sup>۶</sup>: می‌گوید هر حادثی نیازمند علت و محدثی است. پس این مسلمات عقلی، مصدری مهم از مصادر معرفت در اسلام است و در قرآن و سنت هرگز چیزی نخواهی یافت که با آن در تعارض باشد.

---

۱. رک: المدخل عن نظرية المعرفة، ابن عقيل الظاهري (ص ۲۹).

2 Law of identity

3 Law of noncontradiction

4 Law of excluded middle

۵ المعجم الفلسفي الصادر عن مجمع اللغة العربية في القاهرة (ص ۵۸).

6 Causality

پس اگر گفتند: چگونه به تعارض برخی نصوص قرآن و سنت با عقل پاسخ دهیم؟

می‌گوییم: از آنچه گذشت، دانستیم برخی از عقل، قطعی و برخی دیگر ظنی است. از نصوص شرعی نیز برخی قطعی‌الدلالة و برخی ظنی‌الدلالة است، پس طبق جدول زیر با این قضایا به تعامل می‌پردازیم:

نقل را مقدم می‌کنیم	اگر نقل قطعی و عقل ظنی با هم در تعارض باشند
عقل را مقدم می‌کنیم	اگر نقل ظنی و عقل قطعی با هم در تعارض باشند
آنکه ترجیح می‌خورد، مقدم می‌شود	اگر نقل ظنی و عقل ظنی با هم در تعارض باشند
غیرممکن است - همان گونه که گذشت -	اما تعارض نقل قطعی و عقل قطعی

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: «دو چیز قطعی هرگز با هم در تعارض نخواهند بود، چه هر دویشان عقلی باشند و چه نقلی، یا یکیشان عقلی و دیگری نقلی باشد. این، مورد اتفاق تمامی عاقلان است؛ زیرا دلیل قطعی همانی است که باید مدلولش ثابت شود و نمی‌تواند دالالتش باطل باشد، در این هنگام اگر دو دلیل قطعی با هم در تعارض باشند و یکی از آن دو، مدلول دیگری را نقض کند، لازمه‌اش این است که جمع بین نقیضین صورت بگیرد که محال است»<sup>۱</sup>.

امام ابن‌القیم رحمته الله می‌فرماید: «دسته‌بندی درست این است که بگویند: اگر دو دلیل نقلی یا دو دلیل عقلی یا یک عقلی و یک نقلی در

<sup>۱</sup> درء تعارض العقل والنقل (۷۹/۱).

تعارض باشند، یا هر دو قطعی هستند یا هر دو ظنی هستند یا یکی قطعی و دیگری ظنی است. اما دو قطعی تعارضشان ممکن نیست؛ زیرا دلیل قطعی همانی است که قطعاً مستلزم مدلول خودش است و اگر با هم در تعارض باشند، جمع نقیضین لازم می‌شود و هیچ‌یک از عاقلان در این شک نمی‌کند. اگر یکی قطعی و دیگری ظنی باشد، باید قطعی مقدم شود، چه نقلی باشد و چه عقلی. اگر هر دو ظنی باشند، به ترجیح می‌پردازیم و باید راجح را مقدم سازیم.

این دسته‌بندی راجح است و عاقلان بر مفهومی اتفاق نظر دارند، اما اثبات تعارض میان دلیل عقلی و نقلی و همواره عقلی را مقدم ساختن، خطایی روشن و فسادش مشخص است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> مختصر الصواعق المرسله (۱/۲۴۷-۲۴۸).



## مبحث سوم: حس

حس مصدری معتبر از مصادر معرفت در شریعت اسلامی است. با وجود شفافیت اعتبارش، افرادی یافت می‌شوند که دلالت حواس مثل چشم و گوش و بینایی را انکار کنند! می‌گویند: اگر چیزی را با چشم ببینم، ایمان نخواهم آورد که وجود دارد. اگر با دستم لمس کنم، ایمان نخواهم داشت که وجود دارد و این نوعی سفسطه است.

درست این است که حس مصدری از مصادر معرفت است. خداوند ﷻ ما را به استفاده از حواس تشویق نموده در حالی که درباره کفار چنین می‌فرماید: «هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (آنان دل‌هایی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضا چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند)<sup>۱</sup>، یعنی کسی که از حواسش برای رسیدن به حقیقت استفاده نمی‌کند، مثل چهارپایان است؛ زیرا او نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌فهمد.

خداوند متعال فرموده: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا (به‌وسیله آن‌ها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمت‌هایش را) سپاسگزاری کنید).<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> الأعراف: ۱۷۹

<sup>۲</sup> النحل: ۷۸

پس حس و تجربه، از مصادر معتبر معرفت‌اند، اما اسلام آن را در جایگاه شایسته‌اش قرار داده، بدون افراط یا تفریط و از آن برای استدلال بر وحدانیت خداوند ﷻ استفاده می‌کند. امام محمد بن جریر طبری رحمته الله می‌فرماید: «آنچه من می‌گویم و همه موحدان می‌گویند: هر محسوسی که حس مخلوقی آن را دریابد، دلیلی است برای هرکسی که بر یکتایی خداوند ﷻ و اسما و صفات و عدالتش استدلال می‌کند و هر آنچه بر آن دلالت می‌کند، همگی در دلالت متفق، غیرمفترق، متحد و غیرمختلف‌اند»<sup>۱</sup>.

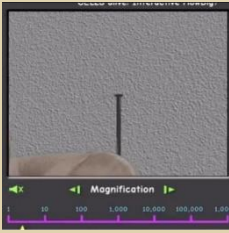
اما آنچه شایسته است بدانیم این است که حس محدود بوده و همه چیز را در نمی‌یابد. شنوایی محدود است. بینایی محدود است. تمامی دریافت‌های بشری محدود بوده و مطلق نیست.

وقتی این را فهمیدیم، اشتباه کسی که آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله را به مجرد اینکه حواسش، مدلول آن را درک نکرده، رد می‌کند، مشخص می‌شود! زیرا علم نداشتن به یک چیز، به معنای علم به نبودن آن چیز نیست و نیافتن، به معنای نبودن نیست؛ یعنی اگر چیزی را با چشمانت ندیدی و با حواست آن را درک نکردی، بدین معنا نیست که وجود ندارد. این حق را نداری که به نبودش حکم کنی. مثال این قضیه، انکار نصوص پیرامون عذاب قبر با این ادعا که حسمان درکش نمی‌کند، است!

اینجاست که ضرورت تکامل مصادر معرفت آشکار می‌شود. آنچه با حواست درک نمی‌کنی، می‌توانی با نقل و خبر صادق یا با عقل آن را دریابی. اما حق نداری وجودش را انکار کنی.

مثالی عملی می‌زنیم:

<sup>۱</sup> التبصیر فی معالم الدین، ابن جریر الطبری (ص ۱۳۲).



به این تصویر بنگر که جز یک سوزن، چیزی در آن نیست. اگر خبری صادق از منبعی موثق بیاید و به تو بگوید بر سر این سوزن یک مو و جانداران متنوعی هستند، دیدگاهت نسبت بدان چه خواهد بود؟

اگر پیرو روش صحیح در معرفت‌شناسی باشی، این خبر را پذیرفته و بدان ایمان خواهی آورد؛ زیرا این جاندارانی که درباره‌اش به تو خبر داده‌اند، در دایرهٔ ادراک حسی تو نیست و می‌دانی که این، به معنای عدم وجودش نیست. پس خبر صادقی که از دانایی موثق به تو رسیده را باور خواهی کرد.

اما اگر در این قضیه، دارای مشکل باشی، وجود چیزی بر سوزن را انکار می‌کنی زیرا چیزی نمی‌بینی!

وقتی آنچه نمی‌دیدید را با چشمانت با کمک میکروسکوپ (همان گونه که در تصویر آمده) ببینی، خواهی دانست که وقتی این حقایق را انکار می‌کردی، در اشتباه بودی و حقیقت آنچه گفتم برایت روشن خواهد شد.



پس باید حد خودمان و محدودیت درکمان را بدانیم. وقتی خبری از سوی خداوند بلندمرتبه آگاه یا پیامبرش ﷺ که پروردگارش ﷻ او را از امور غیب تا آنجا که او ﷻ خواسته آگاه کرده و ما مدلول آن خبر را با حواسمان درک نکردیم، عقلاً حق انکار آن و شرعاً جواز رد آن را نداریم.

از این نوع می‌توان به حدیث سجده خورشید که امام بخاری رحمته الله علیه و مسلم رحمته الله علیه در صحیحشان از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده‌اند اشاره کرد که

فرمود: پیامبر ﷺ وقتی خورشید غروب کرد به ابوذر فرمود: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ؟»، قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّمَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ، فَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا، وَتَسْتَأْذِنَ فَلَا يُؤْذَنُ لَهَا يُقَالُ لَهَا: اِزْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ}» (می دانی کجا می رود؟) پاسخ دادم: خداوند و پیامبرش داناترند! فرمود: «می رود تا زیر عرش سجده کند، اجازه می گیرد و بدو اجازه داده می شود و وقتی نزدیک است سجده کند، از او پذیرفته نمی شود و اجازه می گیرد و بدو اجازه داده نمی شود و بدو می گویند: از هر جا آمده ای بازگرد. پس از مغربش طلوع می کند، سخن خداوند تعالی است که: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (و نشانه دیگری بر قدرت خدا، این است که) خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این، محاسبه و اندازه گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است.»<sup>۱</sup>

برخی این حدیث را با این ادعا رد کرده اند که زمین کروی است و ما ندیده ایم که خورشید اینجا یا آنجا سجده کند!

پاسخ می دهم که:

**یک:** کروییت زمین بر مسلمانان پنهان نبوده. علمایمان بیش از هزار سال است که این حقیقت را می گویند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه از ابوالحسین بن المنادی (ت: ۳۳۶هـ) نقل کرده که او اجماع علما بر این قضیه را نقل کرده است. او رحمته الله می فرماید: «امام ابوالحسین احمد بن جعفر بن المنادی از علمای سرشناس معروف به شناخت آثار و تصانیف کبار در علوم دینی که از طبقه دوم از اصحاب احمد است فرموده: خلافتی میان علما وجود

<sup>۱</sup> یس: ۳۸

<sup>۲</sup> متفق علیه، روایت البخاری (۳۱۹۹) و مسلم (۱۵۹).

ندارد بر اینکه آسمان بسان کره است و آسمان با تمام ستاره‌ها و سیاراتش در چرخش است مانند کره‌ای که بر دو قطب ثابت و غیرمتحرک باشد: یکی در شمال و دیگری در جنوب. می‌گوید: آنچه دال بر این است، این است که ستارگان و سیارات همه‌شان از مشرق شروع شده با ترتیبی واحد در حرکات و اندازه‌هایشان می‌آیند تا به وسط آسمان برسند، سپس بر همان ترتیب غروب می‌کنند، گویی که در کره‌ای ثابت‌اند و همه‌شان یک چرخش واحد دارند. می‌گوید: همچنین اجماع کرده‌اند که زمین با تمام حرکاتش، شامل خشکی و دریا، بسان کره است»<sup>۱</sup>.

امام ابو محمد بن حزم (ت: ۴۵۶هـ) رحمته الله می‌فرماید: «یکی از ائمه مسلمانان که شایسته اسم امامت علم صلوات الله باشد، کرویت زمین را منکر نشده و از هیچ‌یک از آنان در رد آن، کلامی در یادها نیست، بلکه براهین قرآن و سنت در مورد کرویتش آمده. خداوند تبارک و تعالی فرموده: «يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» (شب را بر روز، و روز را بر شب می‌پیچد)<sup>۲</sup>. این واضح‌ترین بیان در پیچش شب و روز بر هم است که از «گور عمامه» که پیچاندن آن است، گرفته شده. این نصی است بر پیچش زمین و همچنین چرخش خورشید؛ همانی که روشنی روز از درخشش و تاریکی شب از نبودش است و خورشید نشانه روز است با نص قرآن؛ خداوند تعالی می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» (و نشان روز را تابان کرده‌ایم)<sup>۳</sup>.

پس کرویت زمین بر علمایمان پنهان نبوده.

**دوم:** پیامبر صلوات الله به ما گفته خورشید سجده می‌کند، اما چگونگی سجده‌اش را به ما نگفته. خداوند تبارک و تعالی خبر داده که سجده تمام

<sup>۱</sup> مجموع الفتاوی ابن تیمیة (۱۹۵/۲۵).

<sup>۲</sup> الزمر: ۵

<sup>۳</sup> الفصل في الملل والأهواء والنحل، ابن حزم (۷۸/۲).

مخلوقات برای اوست. می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» (آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان برای خدا سجده می‌برند (و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرمند؟) و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای خدا سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است)<sup>۱</sup>. پس تنها خداوند ﷻ است که چگونگی این سجود و وقت و حقیقتش را می‌داند. سجده خورشید نیز این‌گونه است. با چیزی که در آیه آمده تفاوتی ندارد. پس بدان ایمان می‌آوریم و علم به چگونگی سجده را به خداوند تعالی واگذار می‌کنیم. پس در این قضیه، جای انکاری وجود ندارد.

امام الخطابی رحمته الله می‌فرماید: «اینکه استقراری زیر عرش داشته باشد انکار نمی‌شود، از آنجایی که آن را نمی‌بینیم و درک نمی‌کنیم، بلکه این خبری از غیب است، پس تکذیبش نمی‌کنیم و به چگونگی آن نمی‌پردازیم؛ زیرا علممان بدان احاطه ندارد»<sup>۲</sup>.

**سوم:** نیاز نیست که سجده خورشید حتماً مانند سجده آدمیان باشد که چسباندن پیشانی بر زمین است. چه بسا سجده‌اش با خضوعش برای خالقش و گردن‌نهی به او امرش تحقق یابد که این همان سجده عام همه مخلوقات خداوند است همان‌گونه که در آیه گذشته آمده؛ چراکه تمامی مخلوقات خداوند ﷻ برای او سجده کرده و به تسبیح او مشغول‌اند.

<sup>۱</sup> الحج: ۱۸

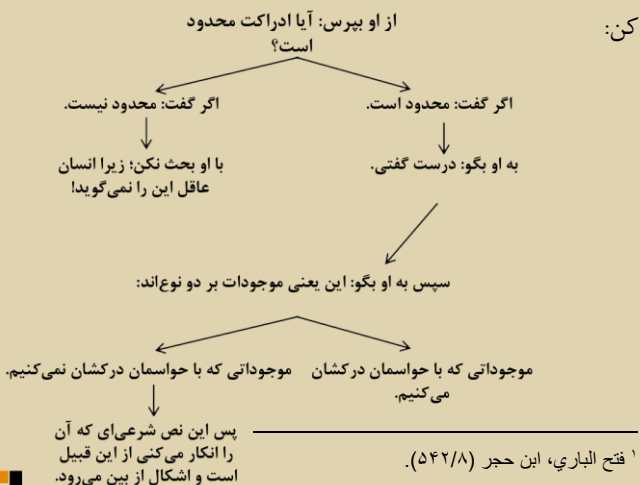
<sup>۲</sup> أعلام الحديث شرح صحيح البخاري، الخطابي (۱۸۹۳/۳).

**چهارم:** برخلاف آدمیان، نیاز نیست که سجده خورشید باعث توقفش شود. حافظ ابن حجر رحمته الله می‌فرماید: «در سجده هر شبس چیزی نیست که او را از حرکت و چرخش بازدارد. به نظر من: ظاهر حدیث بیانگر این است که منظور از استقرار انجام آن در هر روز و شبی به هنگام سجده خورشید است و در مقابل استقرار، مسیر دائمی قرار دارد که از آن به جاری شدن تعبیر شده است والله اعلم»<sup>۱</sup>.

پس سجده عبادت است و خداوند مخلوقاتش را آن گونه که مناسب ویژگی‌ها و سرشت هر یک است به عبادت واداشته. خم شدن و پایین آمدن برای آدمیان است و دیگر کائنات و مخلوقات، چگونگی سجده شان متفاوت است با وجود یکسان بودن معنای سجده که همان خضوع خواه یا ناخواه برای خداوند متعال است.

وقتی این را فهمیدیم، اشکال پیرامون این حدیث به لطف خداوند سبحانه و تعالی از بین می‌رود.

همچنین مشکل از دیگر احادیثی که نمی‌توان بر مضمونش با حس محدود بشری استدلال کرد نیز از بین می‌رود. پس اگر با کسی روبه‌رو شدی که چیزی این چنینی را رد می‌کند، طبق نقشه پیش‌رو با او عمل کن:





## مبحث چهارم: خبر

خبری که انسان آن را می‌شنود و با آن از چیزی آگاه می‌شود، مصدری اساسی از مصادر معرفت است و تنها انسان لجوج آن را انکار می‌کند؛ ما در زندگی روزمره‌مان با خبر به مثابه یک مصدر آگاهی مهم به تعامل می‌پردازیم. پس خبر، علمی به ما می‌دهد راجع به آنچه در محدوده حواسمان نیست - همان گونه که ذکر شد - و با عقلمان نیز نمی‌توانیم آن را درک کنیم.

امام الشاطبی رحمته الله در حال شمارش انواع معلومات می‌فرماید: «و بخشی است که اصلاً آن را نمی‌فهمد، مگر اینکه به او بگویند یا راهی برای اطلاع از آن قرار دهند؛ مثل علم به غیبات. حال این غیبات از زمره آنچه معمولاً نمی‌دانیم باشد یا نه؛ مثل علم به آنچه زیرپایش است؛ زیرا یک‌و‌جیب زیر خاک، از او پنهان است یا علم به سرزمینی دور دست که تا به حال از آن چیزی نشنیده، چه برسد به علم به آنچه در آسمان‌ها و دریاها و بهشت و جهنم است با ذکر جزئیات آن. پس علم به آنچه بر آن راهنمایی قرار داده نشده، غیرممکن است»<sup>۱</sup>.

اما آنچه در اسلام معتبر است، خبر صحیح است و هر خبری نمی‌تواند مصدری از مصادر معرفت باشد.

زیر این دسته، وحی الهی وارد می‌شود. منظور از آن اینجا آن چیزهایی است که خداوند به پیامبرانش وحی نموده، همان گونه که فرموده: «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ» (این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدان‌ها می‌رسد بدان بیم دهم)<sup>۲</sup>. این همان وسیله‌ای است که خداوند رسالتش را با آن به رسولانش رسانده و آنان را به رساندنش به مردم دستور داده. خداوند

<sup>۱</sup> الاعتصام، الشاطبی (۲۸۳/۳).

<sup>۲</sup> الأنعام: ۱۹

متعال می فرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» (ما به تو (ای پیغمبر ، قرآن و شریعت را) وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم)<sup>۱</sup>.

وقتی انسان از مرحله شک عبور کند و به وجود خداوند ﷻ و ربوبیت و الوهیت و رسالت محمد ﷺ ایمان آورد، دیگر برایش مشکل نخواهد بود که وحی الهی را والاترین مصدر معرفت خود بداند.

---

<sup>۱</sup> النساء: ۱۶۳